

## شهریورگان (با نیمی از نسیم و نیمی از فراوانی فلز)

س.ع. صالحی

زرتشت: آه... بنگرید جهان را که در رفت و شد تردید  
مذاب می‌شود.

و از شهریور شباشوبش  
تا سو سوی همه سوی ستارگان  
یگانه آرایش شکیل شعله و شمشیر است.

اهورامزدا: آواز نور از رگ بنفشه بن می‌آید،  
صدای سم ستور شهریور از سینه‌گاه صبح  
و آهو بچگانی که بر سیاره انسان  
ترانه می‌خوانند.

بگذارید تا به جلوه غزلی از دهان دانش ظهور کنیم،  
بگذارید تا فرشته فلزات را فرود آورم،

اقلیمی - خالی است!

۸- تشر و شوستر یکی نیستند: گفتیم، که رویا رویی بی‌امان و درگیری مداوم انسان با طبیعت سبب ارج نهادن او به بعضی از پدیده‌های طبیعی شده است و سبب شده است که این پدیده‌ها را در گشودن گره برخی از دشواریهای روزمره، ماهمره و سالمره‌اش توانای بی‌چون و چرا بشناسد، بدیهی است، چون مردم دور و نزدیک روی زمین در اصول برداشتهای حسی - کم و بیش - همانندند و نقش اثیر طبیعت در اصول پا برجاست، ایزدان نخستین مردم باستانی هم از نظر نیروی برآوری نیازهای این مردم در اصول شباهتهایی به یکدیگر دارند. و چه بسا در هم‌آمیزی فرهنگ ملت‌ها، ایزدان این ملت‌ها با یکدیگر شناس می‌شوند و پیوند می‌یابند و گاهی به وحدت می‌رسند. با این همه درست نیست که تنها به خاطر شباهت لفظی نام دو ایزد و احیاناً شباهت توانیهای آنها، آن‌دو را با هم یکی بدانیم. در دهه‌های تازه برخی از دانشمندان کوشیده‌اند تشر و شوستر را با هم یکی بدانند، رد کردن این نظریه به دلایل زیادی آسان است، اما چون سخن به درازا می‌کشد تنها به این بسنده می‌کنیم، که این مانندگیری بنا بر قوانین فقه‌اللغه غیر ممکن است...

چرا که هر گلی را خاری نگهبان است و  
بهای آزادی را شمشیری -  
که بر کفان شهریوران شهید  
شیهه می کشد.

امشاسپند شهریور: می آیم  
با نیمی از نسیم و نیمی از فراوانی فلز  
هر رازی را قفلی،  
هر زمینی را گاو آهنی،  
و هر دستی را دشنه‌ای،  
شاید که صبحدمان آزادی از چهار جانب جهان  
وزیدن گیرد.

اهریمن: شب طلبان!  
ای شب طلبان،  
لبخنده‌ای که بر این نقاب مرده  
می بینید،  
تلخی اندهان را در پس پشتش  
پنهان کردن  
میسر نیست

باید که این جهان را به تالار نهمت و تعفن طلب کنیم  
مبادا که الفبای زیستن را عاشقانه بیاموزند -  
که سربلندی عشق را آهنگام دیگر  
هیچ شمشیری به معنا نخواهد بود،

خلایق: با این زبان الکن مگر که خویشنت را محاب کنی،  
ورنه از حضوری اینگونه ساده  
سخن گفتن -

گرهی نیست که دندان درنده را طلب کند.  
اینجا هر لحظه می‌تواند قرنی باشد  
و یا قرونی که در شادی اشارتی  
عبور می‌کنند.

اینست که هر دمی می‌تواند هفدهمی باشد  
حلول هفدهمی که هلاهل خونین بود  
«هفدهم شهریور»

ننگین‌ترین روز شب طلبان،

پس اینگونه گفتگوست که شقای روشنایی  
طلب می کند.

امشاسپند شهریور: من فرمانروای فلزهای فراوانم و  
هر حلقه عقدی که بسته می شود -  
بنام من است.

اهریمن: اما تو نیز آن دشنه ای را که به کینه فرود می آید  
نگهبانی.

خلایق: شکست بر توای اهریمن که هر دم  
حضوری دگرگونه به میدان داری.

اهورامزدا: پروا مکنید ای خلاق!

متحد شوید

که از خشت اول پرواز

تا برج بلند ثریا

تنها

دستها و دهان پیوسته شماست

که سرود آتش و آزادی را

بر خاکستر اهریمنان می خوانند.

پس پروا مکنید

که همیشه در امتداد باد

و لوله ای تاریکگونه در گذر است.

اهریمن: مگر که عقد ثریا را به تعبیر کدام خشت کج آراسته اند،  
یا بارگریه کدام مصیبت

شکوه از شانه های جان شما

تکانده است -

که اینگونه تلخ به خانه باز می آید؟

هشدارید که دیگر چراغی از دانش ستاره

نخواهد سوخت،

و این زیباترین صبح یکسر نیست.

زرتشت: آه... یکی ستاره

تنها یکی

تا صبح اگر بپاید -

هیچ آفتابی

حریف پر بازگشودن این پرنده  
نخواهد شد.

اهریمن : وه که این گلوگاه باد

چه مهممهای دارد.

امشاسپند شهریور : عریانتر از بشارت آزادی

شکوه شکفتن پیغامی ست

که جان جهان را گرمی و نور می بخشد.

زرتشت : بنویس

حضور ناخوانده اهریمن

همواره آواز ناتمام جانم را

تا دمدمای صبح

آشفته می کند.

آه از این سیاهجادی بی قرار.

خلایق : از جلال آتش و مهربانی اگر می خوانی

با گلوی ایزد از صدای مردم دنیا بخوان

که این ماه

ماه شکفتن شعله و شکفتن است.

امشاسپند شهریور : من فرمانروای فلزهای فراوانم

و اینجا را دیگر

درنگی نیست،

تنها نباید بفکر حلقه عروسی بود،

دشنة تلخی نیز

باید مهیا کرد -

جبهه جنون ظلمت و زور

مهیای میدان است،

و در نو شدن زخم

اگر که حرف دهان عشق

محرم این گفتگو باشد

دیگر هیچ وسوسه‌ای

آتش نخواهد افروخت،

یگانه با اتحاد جبهه خلق است که شب طلبان

به طیران مرگ می افتند،

پس متحد شویدای عاشقان آزادی،

اهورامزدا : اینست همانکه گفتم

راز ساده اتحادی یکدست،  
که میزبان یکسره دنیاست.

اهریمن: تعبیری کج از خواب این خسوف  
ویرانی منظومه را آواز می‌دهد  
و هیچ صبحی چندان نباید  
که انتشار شب -  
پرده از حضور پردگیان براندازد.

خلایق: آه که وحشی‌تر از این تلخنده‌ها ندیده‌ایم  
و بشارت این بود  
که یهودا را

ستایش کنیم،  
نه، ما از هزار سوی صدای صبح را می‌شنویم،  
نظاره کنید

مشم ستاره از تمامی نور لبریز است،  
(سرود بیدار باش بشریت از همه سو بگوش می‌رسد، خلاق  
محروم صف برصف متحد و پیوسته مهیایند، امشاسپند شهریور،  
فرشته فلزات، شمشیرهای تلخ آخته را هدیه می‌کند،  
اهریمن مذاب می‌شود،  
شب از حضور می‌گریزد،  
و صبح

در جشن آتش و عشق

طلوع می‌کند.  
خلایق، شمشیرها را در مزارع می‌کارند تا در بهار آینده،  
حلقه‌های ازدواج بروید.)

پرتال جامع علوم انسانی